

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بحث در بررسی شرطیت اراده و اختیار در تحقق امتثال تکلیف شرعی است. آیا انجام فعل واجب بدون اراده و اختیار کفایت می‌کند یا نه؟ محقق نائینی معتقد است که مواد افعال و حتی هیئات آنها داللتی بر شرطیت اختیار ندارند، مگر صیغه‌ی امر که بنا بر ویژگی خاص خود، می‌تواند بر لزوم اراده داللت کند. وی ماهیت امر را تحریک اراده‌ی مکلف به سوی فعل می‌داند و نتیجه می‌گیرد که امتثال تنها با اراده تحقق‌پذیر است. در مقابل، آیت‌الله خوئی با سه اشکال بنیادین به این تحلیل می‌گوید: نخست اینکه مبنای محقق نائینی ناظر به مدلول تصویری امر است، حال آنکه حقیقت امر، صرفاً اعتبار فعل بر ذمه مکلف است، نه تحریک اراده. دوم اینکه شرطیت قدرت، از عقل ناشی می‌شود نه از خطاب شرعی. و سوم اینکه اطلاق ماده، داللت بر وجود ملاک در هر دو حصه‌ی مقدوره و غیر مقدوره دارد؛ بنابراین، نمی‌توان هیئت امر را ابزار نفی این اطلاق دانست. آقای خوئی در مقام ثبوت، فرض تعلق تکلیف به جامع بین حصه‌ی مقدوره و غیر مقدوره را ممکن می‌داند، مشروط بر آن‌که جامع دارای ملاک باشد و حصه‌ی غیر مقدوره نیز مستحیل‌الوقوع نباشد. در مقام اثبات نیز در صورت وجود اطلاق در خطاب شرعی، می‌توان به این جامع حکم کرد. ایشان تفاوت محل بحث را با مسئله مباشرت در امکان یا عدم امکان تصویر جامع در مقام ثبوت می‌داند و تصریح می‌کند که اطلاق در اینجا مجرای صحیح دارد. در نهایت، دیدگاه آیت‌الله خوئی و نیز نظریه‌ی امام خمینی و شهید صدر بر این نکته تأکید دارند که شرطیت اختیار، نه لزوماً از داللت لفظی، بلکه عمدتاً از داوری عقل یا اطلاق هیئت قابل استخراج است.

تحلیل دیدگاه محقق نائینی و اشکالات محقق خوئی در مسئله امتثال اختیاری

بحث ما پیرامون دیدگاه محقق نائینی (رحمة‌الله‌علیه) در خصوص صیغه امر است. ایشان معتقد است که صیغه امر حاوی خصوصیتی است که اقتضای «أصالة التعبدية» را دارد. منظور از این تعبیر آن است که مکلف باید فعل مأموریه را از روی اراده و اختیار انجام دهد، و در صورتی که فعل بدون اختیار و بدون قدرت تحقق یابد، این فعل مجزی نخواهد بود و مصداق امتثال به شمار نمی‌آید. آقای خوئی (رحمة‌الله‌علیه) در این زمینه بر استاد خود، محقق نائینی، اشکالاتی وارد کرده‌اند. از منظر ایشان، باید در این مسئله به «أصالة التوصلية» ملتزم شد؛ یعنی حتی اگر فعل به صورت غیر اختیاری نیز تحقق یابد، برای تحقق امتثال کفایت می‌کند.

پیش از آنکه ادامه بحث را پی بگیریم، لازم است به مثالی اشاره کنیم که خود محقق نائینی در کتاب أجدود التقریرات مطرح کرده‌اند. ایشان در این اثر، به مسئله «خيار مجلس» اشاره می‌کنند؛ همان‌گونه که در حدیث «البیعان بالخيار ما لم يتفرقا» آمده است، افتراق بایع و مشتری، موضوع زوال خيار مجلس قرار گرفته است. حال اگر بایع و مشتری با قهر و غلبه از مجلس خارج شوند، یعنی افتراق از روی اختیار و قدرت نباشد، آیا خيار مجلس از بین می‌رود؟ شیخ انصاری (رحمة‌الله‌علیه) در مبحث خيارات می‌فرمایند که چنین افتراقی اثری ندارد و تنها افتراقی که از روی اختیار حاصل شده باشد موجب زوال خيار است. در مقابل، برخی از فقها معتقدند که معیار، صرف تحقق افتراق است، خواه از روی اختیار و قدرت باشد یا نباشد. این مثال نیز در راستای مسئله محل بحث ما، یعنی شرطیت اختیار در تحقق امتثال، قابل بررسی است. ایشان می‌فرمایند:

(و اما) دعوی انصرافها إلى ما إذا كانت قائمة بالفاعل من دون قهر و إجبار من الغير فليست بذلك البعيد كما ادعى ذلك الشيخ الأنصاري (قده) في قوله عليه السلام (البيعان بالخيار ما لم يفترقا) و أن الخيار لا يسقط بتفريق الغير للمتبايعين قهراً.[1]

اکنون به بررسی اشکالات آیت‌الله خوئی می‌پردازیم. همان‌طور که بیان شد، ایشان در دو اثر خود، یعنی تعلیقات بر أجود التقریرات و نیز در محاضرات، اشکالاتی بر نظر استاد خود وارد کرده‌اند. در اینجا سعی داریم مجموعه این اشکالات را یک‌جا گردآوری و دسته‌بندی کنیم. در بحث پیشین، سه اشکال از این مجموعه مطرح شد.

بررسی اشکال سوم آیت‌الله خوئی: نسبت تکلیف با حصه مقدوره و اطلاق و تقييد

در اشکال سوم، آیت‌الله خوئی (رحمة‌الله‌عليه) چنین بیان می‌کنند: اگر بتوان اثبات کرد تکلیف به حصه‌ی مقدوره تعلق یافته است، آنگاه مدعای مورد نظر قابل پذیرش خواهد بود. اما به باور ایشان، آنچه از دلیل ارائه‌شده توسط محقق نائینی به‌دست می‌آید، صرفاً این است که تکلیف نمی‌تواند به حصه‌ی غیر مقدوره تعلق بگیرد؛ یعنی فعلی که مکلف بر انجام آن قادر نیست، نمی‌تواند متعلق تکلیف واقع شود. ایشان ادامه می‌دهند: پس از آنکه پذیرفتیم حصه‌ی غیر مقدوره متعلق تکلیف نیست، در مقام ثبوت دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: تکلیف به خصوص حصه‌ی مقدوره تعلق گرفته باشد.

احتمال دوم: تکلیف به جامع میان مقدور و غیر مقدور تعلق یافته باشد؛ چرا که خود این جامع، با وجود آنکه شامل فرد غیر مقدور هم هست، در مجموع مقدور به حساب می‌آید.

البته آیت‌الله خوئی تأکید می‌کنند که برای امکان تعلق تکلیف به جامع، تحقق دو شرط ضروری است: 1- خود جامع باید دارای ملاک باشد، یعنی حتی با صرف‌نظر از مصادیق و افراد آن، ذات جامع واجد مصلحت و ملاک باشد. 2- هرچند فرد، غیر مقدور است، اما نباید وقوع آن در خارج مستحیل باشد. یعنی فرد مزبور با آنکه برای مکلف مقدور نیست، ولی باید از نظر تکوینی قابل تحقق در خارج باشد.

در صورت تحقق این دو شرط، می‌توان گفت تکلیف به جامع تعلق یافته است. و چون جامع شامل فرد غیر مقدور نیز می‌شود، تحقق آن فرد غیر مقدور نیز از جهت امتثال کافی خواهد بود. این تحلیل در واقع مؤید همان «أصلالة التوصلية» است، به معنایی که در این مقام مورد بحث است. تا اینجا مطالبی بود که در جلسه‌ی پیشین بیان شد. اما آیت‌الله خوئی در ادامه‌ی اشکال سوم، نکته‌ی مهمی را می‌افزایند و آن، لزوم توجه به مبنای تقابل میان اطلاق و تقييد است. ایشان می‌فرمایند:

و أما بناء على نظرية شيخنا الأستاذ (قده) من ان التقابل بينهما من تقابل العدم والملكة فإذا أمكن أحدهما أمكن الآخر و إذا استحال استحال فلا يعقل الإطلاق في المقام حتى يمكن التمسك به و ذلك لاستحالة التقييد هنا أي تقييد الواجب في الواقع بخصوص الحصه غير المقدورة، فإذا استحال استحال الإطلاق. و قد تحصل من ذلك نقطة الامتياز بين نظريتنا و نظرية شيخنا الأستاذ (قده) في المسألة و هي إمكان التمسك بالإطلاق على الأول و عدم إمكانه على الثاني، هذا إذا كان إطلاقاً.[2]

بر اساس مبنای ما، نسبت میان اطلاق و تقييد، نسبت تضاد است. و در تضاد، اگر یک فرد محال باشد، فرد مقابل آن متعین خواهد بود؛ چرا که در تضاد، ثالثی وجود ندارد. بنابراین، اگر تقييد به حصه‌ی غیر مقدوره از جانب مولا ممکن نباشد، یعنی «استحالة التقييد» صادق باشد، آنگاه اطلاق اثبات می‌شود، چرا که اطلاق و تقييد در این مبنا ضد یکدیگرند. در مقابل، محقق نائینی قائل است که تقابل اطلاق و تقييد، از نوع تقابل «عدم و ملکه» است. به بیان دیگر، ایشان معتقدند: اگر «تقييد» ممکن باشد، «اطلاق» نیز ممکن خواهد بود و اگر تقييد محال باشد، اطلاق نیز محال خواهد بود. بر این اساس، چون در مقام بحث، تقييد به حصه‌ی غیر مقدوره محال است، از منظر محقق نائینی، اطلاق نیز محال خواهد بود. اما بر مبنای آیت‌الله خوئی، محال

بودن تقیید عین اثبات اطلاق است. محقق خوئی این تحلیل را به عنوان تتمه و تکمیل اشکال سوم خود مطرح می‌کنند.

نقد شهید صدر بر آیت الله خوئی و دفاع از محقق نائینی

شهید صدر (رضوان الله علیه) ابتدا نکته‌ای را که محقق خوئی به عنوان یک اشکال مستقل بر دیدگاه محقق نائینی (رحمة الله علیه) بیان کرده مطرح می‌کنند. بیان ایشان این است که محقق نائینی بر این باور است که خطاب شرعی در باب اوامر و صیغه امر، اقتضای تحریک اراده نسبت به فعل مقدور را دارد. به تعبیر دیگر، صیغه امر برای آن است که اراده مکلف را برانگیزد و این تحریک، تنها در جایی معنا دارد که متعلق آن اراده، مقدور مکلف باشد. بنابراین، بر اساس این مبنا، اگر فعل مورد نظر غیر مقدور باشد، تقیید به آن خلاف مقتضای خطاب بوده و در نتیجه محال است.

در این چارچوب، شهید صدر اشکال می‌کنند که: اگر بنابر نظر نائینی، تقیید به حصه‌ی غیر مقدوره محال باشد، آنگاه به قاعده «إذ استحالة التقیید استحالة الإطلاق»، اطلاق نیز محال خواهد بود. و چون اطلاقی باقی نمی‌ماند، دیگر نمی‌توان از آن اطلاق نه تعبدی بودن فعل را نتیجه گرفت و نه توصلی بودن آن را اثبات کرد. از این رو، شهید صدر این نکته را به عنوان یک اشکال مستقل بر نظر نائینی مطرح می‌کنند. ایشان سپس تعبیری انتقادی نسبت به آیت الله خوئی (رحمة الله علیه) دارند و می‌فرمایند:

و فيه: ان هذا الكلام لم يكن مناسباً للسيد الأستاذ فان الإطلاق المطلوب في المقام انما هو الإطلاق في مقابل التقیید بالحصه الاختيارية لأن إطلاق الطبيعة لحصه عبارة عن عدم تقییدها بما يقابل تلك الحصه لا عدم تقییدها بتلك الحصه و في المقام تقیید المادة بالحصه الاختيارية ممكن كما هو واضح، فلا بد و ان يكون إطلاقها المستلزم لانطباقها على الحصه غير الاختيارية ممكناً أيضاً. [3]

یعنی این سخن از شأن استاد ما، آیت الله خوئی، دور است و با جایگاه علمی ایشان تناسب ندارد؛ زیرا در نظر شهید صدر، این کلام مبتنی بر نوعی مغالطه است. شهید صدر در ادامه توضیح می‌دهند که مقصود از اطلاق مورد بحث، اطلاق در برابر تقیید به حصه‌ی اختیاریه است، نه اطلاق در برابر تقیید به فعل غیر اختیاری. به بیان دیگر، آنچه در مقام مورد نظر است، اثبات اطلاق طبیعت نسبت به حصه‌ی اختیاریه است، و این اطلاق به معنای عدم تقیید به مقابل آن است، نه عدم تقیید به خود آن. مثلاً اگر بخواهیم بگوییم «رغبه» شامل کفار هم می‌شود، باید بگوییم که به «مؤمن» تقیید نخورده است، نه اینکه تقیید به کافر را نفی کنیم. لذا اطلاق طبیعت به معنای عدم تقیید به نقیض آن حصه است، نه عدم تقیید به همان حصه‌ی مورد نظر.

اشکال بر شهید صدر

با این حال، در اینجا نیز به نظر می‌رسد که خود شهید صدر در تحلیل‌شان دچار خلطی شده‌اند. زیرا در مقام بحث، ما با دو حصه سروکار داریم: یکی حصه‌ی مقدوره و دیگری حصه‌ی غیر مقدوره. وقتی گفته می‌شود که اطلاق نسبت به حصه‌ی غیر مقدوره محال است، اطلاق در مقابل آن نیز از بین می‌رود. به عبارت دیگر، اگر تقیید به یکی از دو فرد محال باشد، اطلاق نسبت به کل نیز امکان تحقق ندارد. از این رو، فرمایش آیت الله خوئی کاملاً متین و استوار است. زیرا ایشان دقیقاً بر اساس مبنای نائینی نتیجه گرفته‌اند که اگر تقیید به حصه‌ی غیر مقدوره محال باشد، اطلاق نسبت به آن نیز محال خواهد بود. در نتیجه، دیگر نمی‌توان گفت که اطلاق نسبت به حصه‌ی مقدوره ممکن است، زیرا چنین اطلاقی در این مقام اصلاً قابل فرض نیست.

در اینجا باید به نکته‌ای مهم توجه داشت: اطلاق در مقام ثبوت و اثبات، دوگانگی ندارد و به یک معنا بازمی‌گردد. بنابراین، نمی‌توان گفت که ثبوتاً یک نوع اطلاق داریم و اثباتاً نوعی دیگر. وقتی گفته می‌شود صیغه امر دارای اطلاق نسبت به حصه‌ی غیر مقدوره است، این اطلاق باید شامل هر دو حصه - مقدوره و غیر مقدوره - شود. حال آنکه، بر اساس مبنای محقق نائینی، چون تقیید به غیر مقدور محال است، اطلاق نیز به ناچار محال خواهد بود. از همین رو، آیت الله خوئی می‌فرمایند: اگر محقق نائینی معتقد است که تقیید خطاب به غیر مقدور محال است، پس بر اساس همان مبنا باید گفت که اطلاق نیز محال خواهد بود. و این نکته‌ای است که ایشان به درستی و با دقت بر آن پای فشرده‌اند.

تحلیل فنی آیت‌الله خوئی از کلام نائینی چنین است: آنچه از فرمایش نائینی به دست می‌آید، این نیست که شارع از ابتدا فعل را به حصه‌ی مقدوره مقید کرده باشد، بلکه سخن در این است که تقیید به حصه‌ی غیر مقدوره محال است. چرا؟ زیرا طبیعت امر اقتضا می‌کند که امر موجب تحریک اراده شود، و این تحریک، تنها در جایی معنا دارد که اراده بتواند به فعل مقدور تعلق گیرد. در غیر این صورت، تحریک اراده بی‌معناست. آیت‌الله خوئی در بیان بسیار دقیقی، سخن استادشان را چنین تحلیل می‌کنند: اگر تقیید به غیر مقدور محال باشد، دیگر نمی‌توان گفت که اطلاقی وجود دارد؛ همان‌گونه که اگر تقیید به قصد امر برای مولا محال باشد، اطلاق هم از بین می‌رود. این مطلب را ما در جای خود به تفصیل بحث کرده‌ایم و روشن کرده‌ایم که در چنین مواردی، چیزی به نام «اطلاق» قابل اثبات نیست. در نتیجه، نمی‌توان قائل شد که تقیید به یک طرف محال است، ولی تقیید به طرف مقابل ممکن است. هیچ‌کس چنین تفکیکی را در تقیید نمی‌پذیرد. بنابراین، فرمایش آیت‌الله خوئی بر اساس بیانی روشن و منسجم استوار است، و با دقت در آن، خواننده به همان نتیجه‌ای خواهد رسید که ما نیز بر آن تأکید داریم.

جایگاه تحلیل آیت‌الله خوئی در اشکال سوم و ادامه بررسی کلام محقق نائینی

بر اساس مبنای آیت‌الله خوئی و دیگر اندیشمندانی که نسبت میان اطلاق و تقیید را تضاد می‌دانند، اگر تقیید به فعل غیر مقدور محال باشد، به ضرورت، اطلاق تحقق می‌یابد؛ زیرا در تقابل تضاد، محال بودن یک طرف به معنای تحقق طرف دیگر است. اما در مقابل، بنابر مبنای محقق نائینی که تقابل میان اطلاق و تقیید را از نوع «عدم و ملکه» می‌داند، محال بودن تقیید به معنای استحاله اطلاق نیز خواهد بود، نه تحقق آن. در اینجا باید توجه داشت که تحلیل آیت‌الله خوئی ذیل اشکال سوم ایشان بر کلام محقق نائینی قرار می‌گیرد، و نه به عنوان اشکالی مستقل. البته در این مرحله، ما صرفاً در حال نقل کلام و تنظیم و دسته‌بندی اشکالات آیت‌الله خوئی بر محقق نائینی هستیم تا در نهایت، صحت یا نادرستی آنها را بررسی کنیم؛ هنوز خود ما نقدی مستقل بر فرمایش آیت‌الله خوئی وارد نکرده‌ایم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - محمدحسین نائینی، أجود التقريرات، با ابوالقاسم خویی (قم: مطبعة العرفان، 1352)، ج 1، 101.
- [2] - ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، با محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 150.
- [3] - محمد باقر الصدر، بحوث فی علم الأصول، با محمود هاشمی شاهرودی (قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، 1417)، ج 2، 68.

منابع

- الصدر، محمد باقر. بحوث فی علم الأصول. با محمود هاشمی شاهرودی. ۷ ج. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، 1417.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. با محمد اسحاق فیاض. ۵ ج. قم: دارالهادی، 1417.
- نائینی، محمدحسین. أجود التقريرات. با ابوالقاسم خویی. ۲ ج. قم: مطبعة العرفان، 1352.